

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در اصالة البرائه به مناسبتی کشیده شد به اصالت عدم تذکيه. و دیگر از بحث خارج شدیم یک مقداری انصافا.

بنا هم نبود خارج بشویم، خودمان را نگه داشته بودیم، اما آخرش شد دیگر. و با اینکه همه کلمات را هم نمی خوانیم.

عرض کردیم در کتاب مرحوم نراقی سه تا اصالت عدم تذکيه را جاری کرده است. یکی در شبهات موضوعیه؛ دو تا هم در شبهات حکمیه. در شبهات حکمیه یکی گذشت. اگر شک بکنیم در شرطیت مثلا اینکه آهن باشد یا نه، که گذشت که ایشان بی میل نبود تمسک به اطلاقات بکنند. و اگر شک کردیم یک چیزی معتبر است، بگوییم نه، مثلا با اصطلاح ما اصالة البرائه یا اصالت عدم اشتراط جاری بکنیم.

این یک معنای به اصطلاح اصالت عدم تذکيه در شبهات حکمیه. یک معنایش هم اگر شک در قبول تذکيه بکنیم که البته بیشتر جهت بحث فقهی دو تا خیلی قوی است، مخصوصا سومی. چون سومی به عنوان یک اصل می شود و حیوانات زیادی هستند که محل شبهه است.

و اما الاصل بالمعنی الثالث که عرض کردیم در شبهات حکمیه است و راجع به اینکه آیا حیوان قابل تذکيه هست یا نه.

ای ان الاصل فی کل حیوان عدم قبوله التذکيه و عدم تأثیر التذکيه فيه، الا ما علم تأثیرها فيه و قبوله لها. بعد ایشان فرمودند راجع به این اصل، این طور می گوئیم که حیوانات را تقسیم بندی می کنیم.

بینید این تقسیم بندی حیوانات در اینجا که شبیه این هم تا حدی در کتاب های بعدی مثل جواهر هم آمده. این تقسیم بندی به بحث فقهی شبهه است. یعنی این در حقیقت بحث فقهی است. لکن در این اقسام کدام یکی اصالت عدم تذکيه جاری می شود یا نمی شود، و حقیقتش چیست، آن بحث اصولی اش آن است که مربوط به ماست.

به هر حال دیگر حالا فعلا فقه و اصول با همدیگر قر و قاطی شدند. یک مقدار فقهی هم بگوییم. ان الحيوانات علی قسمین، مأکول اللحم و غیره، و غیر مأکول اللحم؛ مثل فرض کنید مثلا گرگ و اینها، سگ و خنزیر و اینها. این هم باز بر دو قسم است؛ نجس العین و غیره. باز غیر نجس العین؛ طبعا نجس العین سگ و خوک هستند دیگر، غیر از این دو تا نیستند.

و غیر نجس العین که به اصطلاح مثل گرگ و شیر و اینها، علی قسمین. یا آدمی است چون آدمی باز حکم خاص خودش را دارد و احکام خاص خودش را از لحاظ طهارت و اینها دارد که، البته این بحث آدمی به این تفصیل، در فتاوی ما هست، اما توی روایات ما نیست. توی عامه زیاد متعرض شدند.

و غیر الادمی علی قسمین؛ ما لا نفس سائلة له، عرض کردیم نفس سائلة هم در روایت داریم، دم هم داریم. و ما له نفس. بله. آن که ما له نفس؛ آن که ما لا نفس سائلة له، مثل فرض کنید ماهی کوسه و ماهی هایی که اگر مأکول اللحم ولكن نجس العین نیستند، مثل ماهی های کوسه و ماهی هایی که به اصطلاح فلس ندارند.

و الاخير آن که دارای نفس است، باز به اعتبار الخلاف فی قبول التذکيه وعدمه علی اربعة اقسام؛ السباع، مثل گرگ و اینها، المسوخات، مثل مثلا بوزینه و میمون و اینها، حشرات، مثل همین مارمولک و اینجور چیزها، البته مارمولک نفس ندارد. آنهایی که نفس داشته باشند. بله این فرض نفس باید باشد. حشرات شاید مثلا مثل موش که نفس سائلة دارد، لکن مثلا جزو حشرات.

و غیرها؛ و غیر از این اقسام. مثلا فرض کنید حیوانی که متولد است و حالش معلوم نیست.

ثم المراد بالتذکيه فی مأکول اللحم، آن که مأکول اللحم، الذی لا نفس له، که نفس ندارد در مأکول اللحم، اینها حالا بحثهای فقهی است دیگر حالا، فقط به عنوان اینکه چون محل بحث قرار دارد می خوانیم. الذی لا نفس له، مراد ماهی ها. ماهی های فلس دار، مراد به تذکيه ما یصیر به جائز الاکل، تأثیر تذکيه در ماهی فقط جواز اکل است. چون ماهی اگر فلس هم نداشته باشد پاک است. پاکی ماهی محل، یعنی ماهی اگر تذکيه هم نشود، ماهی توی آب بمیرد، باز پاک است. غیر مأکول اللحمش هم پاک است.

انما الکلام در مأکول اللحم یعنی ماهی فلس دار، اگر تذکيه بشود یصیر به جائز الاکل، بعد عدم جوازه. و فی المأکول الذی له نفس، مأکولی که نفس دارد، مثل گوسفند مثلا، که دارای خون هست، نفس در اینجا دم، نفس سائلة که امروز توضیح دادیم. ما یصیر به جائز الاکل و یبقی علی طهارته الحاصلة له فی الحیاة. این یبقی علی طهارته، زمینه ساز مسئله استصحاب عدم تذکيه است. دیگر از اینجا یواش یواش یک اشاره ای داریم.

پس بنابراین گوسفند اگر تذکيه شد و قبول تذکيه کرد، هم جایز الاكل است، هم طاهر است. لکن طهارت جدیدی نیست. ایشان می‌خواهد بگوید طهارت جدیدی نیست، این طهارتی است که در زمان حیات بوده. روشن نیست مطلب ایشان. و فی غیر المأكول، الذی له نفس، اما به اصطلاح مأکول اللحم نیست، لکن دارای نفس است. مثل گرگ مثلاً.

ما یبقی معه علی طهارته؛ مراد از تذکيه چون گوشتش که خورده نمی‌شود به هر حال. چه مذکی باشد چه مذکی نباشد. اما اگر تذکيه شد، رو به قبله سرش را بریدند، گوشتش پاک است. می‌شود از پوستش مثلاً به عنوان لباس استفاده کرد. گوشتش و پوستش. البته تعبیر یقی کرده، می‌خواهد بگوید ما در اینجا طهارت جدیدی را قائل نیستیم. همان طهارتی است که در زمان حیات است.

روشن نیست حالا بعد توضیح می‌دهیم. توضیح اجمالی؛ تفصیلی و فقهی‌اش در محل خودش.

و فیما لا نفس له منه، آن که نفس ندارد، و غیر مأکول است، لا یظهر لها اثر، مثل ماهی؛ ماهی که نفس ندارد و لکن غیر مأکول است. مثل ماهی مثلاً کوسه ماهی. این برای تذکيه اثری ندارد. لانه طاهر ذکی ام لم یدک؛ ماهی پاک است به هر حال می‌خواهد تذکيه بشود یا نشود.

ثم الاصل فی القسم الاول؛ و هو مأکول اللحم؛ حالا برگردیم به قسم اول به تعبیر خود ایشان مأکول اللحم. در مأکول اللحم و ان کان ابتداء، اگر مأکول اللحم باشد، العدم، اگر چه اصل اولی، مراد از اصل در اینجا استصحاب است. مرحوم قمی در اول قوانین، تعبیر خوبی دارد که اصل در کلمات اصولیین و فقها معانی متعددی دارد. راست است. یکی استصحاب است، یکی اصالة العموم است، یکی قاعده است، یکی ظاهر است، راست است کلمه اصل در اصطلاحات به معانی متعددی به کار برده شده است.

ثم الاصل فی القسم الاول که مأکول اللحم باشد. و ان کان ابتداء العدم، مثل گوسفند مثلاً. لحرمة اكل اجزائه حیا، که این مرحوم آقای خوبی مناقشه کردند، فرمودند دلیلی در دست نداریم، اما خب ظاهراً واضح باشد. مناقشه ایشان حالا در روایتی اگر قولی باشد، سمک صغار، آن ربطی به اجزاء حی ندارد.

فیستصحب، پس ایشان اصالت عدم تذکيه را به معنای استصحاب عدم تذکيه، اگر شک کردیم. ولما یأتی، این یک استصحاب. ولما یأتی من توقف قبول التذکيه علی اعتبار الشارع، تذکيه یک امر شرعی است، امر توقیفی است، شارع باید بگوید و شک می‌کنیم که آیا شارع اینجا مذکی قرار داده. اصل عدمش است.

این اکل اولی به قول ایشان. اصل اولی. الا ان الاصل الثابت من الشرع، لکن در مأکول اللحم اصل ثابت از شرع، وقوع التذکة علیه، این اصل اولی عبارت از این است. اصل اولی به اصطلاح وقوع التذکة علیه است. اگر در مأکول اللحم شک کردیم، اصل ثانوی معذرت می خواهم، الثابت من الشرع، وقوع التذکة علیه لانه مقتضی کونه مأکول اللحم؛ چون اگر تذکة شد و بگوییم جایز نیست، خب این چه فایده ای برای اکل لحم دارد؟

و للاجماع و لقوله سبحانه الا ما ذکیتم، که اگر تذکة انجام دادیم می شود بخوریم. و قوله فکلوا مما ذکر اسم الله علیه، و لاطلاقات الاخبار الواردة فی الصيد و الذبائح؛ خب ما بابی داریم به نام صید و ذبائح. عرض کردم صید هم در لغت عرب هم در لغت فارسی، دو معنا می دهد. صید گاهی به معنای شکار، مرادف کلمه شکار به معنای همان حیوانی است که شکار می شود. گاهی هم به معنای شکار کردن. رفت به شکار یعنی برای شکار کردن. صید هم در زبان عربی دو تاست. مراد از صیود و ذبائح، آن حیوانی که صید شده، شکار، یا ذبح شده. این روایات دارد که اگر صید شد، عرض کردم صید در حیوانی است که مستأصی است، حیوانی که آرام نمی گیرد، دست انسان در اختیار انسان نیست، مثل گرگ و اینها مثلا. صید است. آن که در اختیار انسان است ذبح است. حالا گاهی اولی مثل دومی می شود، دومی مثل اولی می شود. آن بحث دیگری است که جایش در فقه است. این راجع به مأکول اللحم.

و القسم الاول من القسم الثانی و هو نجس العین؛ اما نسبت به مثل سگ و خوک، لا یقبل الذکاة اجماعا، فهو الاصل فيه اولاً و ثانیاً، هم اصالت عدم تذکة جاری می شود هم اجماع قائل به اینکه لا یأکل ۱۱:۲۸ و يدل علیه مع الاصل الاولی، که استصحاب باشد، الاجماع و استصحاب النجاسة. چون این حیوان نجس هم بود، در زمان حیاتش، حالا هم نجس است.

و کذا القسم الاول من القسم الثالث، حالا مهم نیست اول و ثانی و ثالث؛ این که آدم، انسان اگر تذکة هم بشود، هم نجس است هم حرام است. فان عدم وقوع التذکة علیه اجماعی بل ضروری.

و اما القسم الاول من الرابع، و حالا آن قسم هایش را خودتان ملاحظه کنید. مهم ما لا نفس له من غیر المأکول؛ ما لا نفس له، لکن، مثل کوسه ماهی. فقد عرفت انه لا معنی و لا اثر للتذکة فيه.

خب اینها احکامی است که عده ای روشن است. حالا محل کلام کجای می شود؟ محل کلام در این چهار تایی اخیر به قول ایشان. سباع و مسوخات و حشرات و غیرها. این می شود محل کلام.

و یبقی الکلام فی الاربعة الاخیره من جهة الاصل، مثلاً اگر گرگی را سر برید با شرایط، آیا طاهر می شود یا نه؟ حرام که حرام است. یا موشی را سر برید با شرایط، یا میمونی را سر برید، آیا پاک می شود یا نه؟ چون نجاستش حرمتش به حرمت.

فنقول، البته راجع به مسوخ هم قولی داریم که در حال حیات نجس است. اگر این قول را قبول کردیم، دیگر به قول ایشان استصحاب جاری می شود استصحاب نجاست.

به هر حال لکن مشهور این است که در حال حیات پاک هستند. مثل موش هم در حال حیات پاک است، میمون در حال حیات پاک است. اگر مرد نجس می شود.

فنقول قد یتراءى فی بادی النظر ان الاصل فی الجميع قبول التذکيه؛ از اینجا دیگر بحث اصولی است. آیا اصالت عدم تذکيه جاری می شود یا نه؟ اگر شک کردیم در این چهار تا؛ که سباع و مسوخات و حشرات و غیرها. اذ عرفت ان التذکيه انما هی ما تبقى معه الطهارة، چون در اینها تذکيه به معنای طهارت است. و مقتضی الاصل و الاستصحاب، حالا چون استصحاب را آورده، باید بگوییم مرادش از اصل مگر همان عموم باشد. عموم قبول تذکيه و الا، یا بگوییم اصل عدم تأثیر موت است. عدم به اصطلاح عدم وقوع به اصطلاح عدم تحقق مقتضی الاصل کونها باقیه، همان حالت طهارت باقی است. ببخشید مقتضی الاصل مراد اصالة الطهارة است. حواسم پرت است. هم استصحاب طهارت جاری می شود، هم اصالة الطهارة.

کونها باقیه الا فیما علم فيه ارتفاعها، و ليس هو الا ما لم يقع عليه التذکيه، یعنی صید و ذبح. اگر بدانیم از بین رفته، مع شرائطهما المقرره، فکل حیوان مما ذکر، از این چهار تا، صید او ذبح، كذلك يكون بمقتضى الاصل المذكور طاهراً فيكون مذکى و هو المراد بقبول التذکيه. اصالة الطهارة جاری می شود.

عرض کردیم این مطلب را مرحوم حدائق هم دارد که اگر بخواهید شما استصحاب بکنید، الان ایشان می گوید استصحاب حجت نیست. اگر حجت هم باشد هم حکم به اگر محرم الاکل باشد، به حرمت اکل و طهارت لحم.

و الحاصل این مطلب را من همین اول بحث از خود عبارت ایشان گفتم که انشاء الله توضیح بدهیم.

انا لا نقول، ان الطهارة هنا امر حصوله يتوقف على تذکيه جعلية من الشارع، نمی خواهیم بگوییم تذکيه، بل يقال ان الطهارة الحاصلة امر محکوم ببقائها؛ این حیوان قبل از اینکه سرش را ببرند با آن شرایط، پاک بود. الا اذا علم المزيل، مزیل این طهارت، و لم يعلم الامع الموت

حتف انفه؛ اگر موت حتف انفه باشد، او الموت بدون الصيد او الذبح، المقرونین بأدبهما و شروطهما المعهوده، و مع احد الامرین لایعلم ارتفاع الطهاره فیحکم ببقائهما من غیر حاجة الی جعل من الشارع؛ این توضیحش را عرض کردم. و تأثیر من ذلك الجعل.

و الحاصل ان مع تلك الافعال المقطوع حصولها لیس دلیل علی ارتفاع الطهاره.

اگر شک در قبول تذکیه کردیم، پس قبول نمی شود. و این مطلبی که ایشان در اینجا گفتند، شاید شبیه کلام محقق عراقی باشد. اگر یادتان باشد، مرحوم محقق عراقی گفتند، چه شبهه موضوعیه باشد، چه شبهه حکمیه باشد، اگر فعل انجام شد، یعنی آن عمل خارجی انجام شد، می توانیم بگوییم که به اصطلاح آن مثلاً پاک است دیگر، احتیاجی به... و اگر انجام نشد، بله اصالت عدم تذکیه.

بعد ایشان می گوید و لكن الانصاف، ان لا یخلو عن جدل و اعتساف، این یعنی قابل مناقشه است. لان الظاهر انه انعقد الاجماع القطعی علی ان التذکة المبقية للطهاره، المانعه عن حصول النجاسه، المخرجه للمذکی عن مصداق الميته، این تذکیه، هی التي اعتبرها الشارع و رتب علیها تلك الآثار. آن است که شارع... و ان ابقاءها و منعها موقوف علی اعتبار الشارع اياها، یعنی باید بگوییم شارع آن را اعتبار کرده. آثاراً، اجزاء، شرائطاً، مورداً و محلاً، خصوصاً او عموماً او اطلاقاً. واضح است حالا ایشان.

و ما لم يتحقق اعتباره و ملاحظته فوجوده كعدمه، و مع عدمه یکون المورد ميته، البته عرض کردم اینجا آقای خویی قبول نکردند. مشهور همین را گفتند. که یکون ميته و معها یکون نجسا؛ لكن آقای خویی فرمودند نه این مثبت می شود چون ميته امر وجودی است.

و يظهر من ذلك، این خلاصه بحثی که ایشان در اوایل مطرح فرمودند. ان الاصل بذلك المعنى، اگر هر جاشک در قبول تذکیه کردیم فی جميع الموارد، عدم قبول التذکة. اگر شک کردیم که قابلیت دارد یا ندارد؛ البته مرحوم آقا ضیاء بحث را در این گذاشتند که بسیط باشد یا مرکب باشد. قابلیت محل جزء باشد یا شرط باشد. ایشان دیگر این تفاسیر را ندارند.

عدم قبول التذکة الا بدلیل شرعی عام او خاص، كما فی مأکول اللحم و السباع. باید دلیلی داشته باشیم و الا، مثلاً در مأکول اللحم تأثیر دارد. یا مثلاً اگر در سباع روایتی داریم که مثلاً اشکال ندارد، تذکیه بکند. این خلاصه بحثی بود که مرحوم آقای محقق نراقی گفته بود و توضیحاتی که بعدها اصولیین ما اضافه کرده بودند.

عرض کنم که برای اینکه این مطلب روشن بشود، چون این بحثی که پیش آمد، سر مسئله ميته و تذکیه بود. عرض کردم سابقاً کلمه ميته یواش یواش وارد تحقیق مسئله بشویم و ببینیم چه راهی دارد. کلمه ميته در قرآن مواردی استعمال شده، در همان آیات مکی و هم آیات مدنی. من جمله از مواردی که استعمال شده، این آیه مبارکه است که به قول خودشان جزو آیات محکّمات است؛ چون در سوره مائده

است من آخر ما نزل من القرآن. در روایت دارد که احل حلالها و حرم حرامها. عرض کردم حالا ما یواش یواش وارد می شویم. ظاهرا نمی شود قبول کرد که مثلا این آیه که در سال ده قسمتی از این آیه در همان حجة الوداع است. در همان کتب، این الیوم اکملت معتمدند روز عرفه این روز عید، پیغمبر (ص) در حجة الوداع گفتند. خب ما الیوم اکملت را ده روز بعد، هشت روز بعدش می گوئیم، روز هجدهم. اختلافمان یک چند روزی با آقایان است.

غرض در این که این آیه چون الیوم اکملت لکم دینکم، ذیل همین آیه است. فاتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. این آیه سه سوره مائده است. بعد هم کیفیت وضوء و غسل و تیمم، باز در همین سوره است. بعید است قبول بکنیم که در سال ده این کیفیت ها نازل شده. آنچه که می شود از مجموع شواهد تاریخی و آیه فهمید این احکام قبل از این آیه بوده. یعنی مردم روزه می گرفتند، وضوء می گرفتند، گوسفند می کشتند می خوردند، بوده قبل از این. ظاهرا این آیه مبارکه شأن نزولش بیشتر این است که یک جنبه قانونی پیدا بکند. یعنی بین مردم جاری بود؛ اما هنوز حدود قانونی نداشت. ظاهرش این طور باید باشد. و الا معنا ندارد بگوئیم آیه برای تشریح است. آیه برای اینکه یک ظهور قانونی پیدا بکند.

آن وقت در این آیه مبارکه، در سوره مائده، حرمت علیکم المیته، و الدم، و لحم الخنزیر، و ما احل لغير الله به؛ البته اینجا میته اول آمده. اگر میته بعدش هم چون لحم خنزیر و دم و اینها آمده، احتمال اینکه عطف بر آن بشود خیلی بعید است.

و المنخنقه؛ خنق به معنای خفه کردن؛ حیوانی که خفه بشود. و الموقوذه، و قد در لغت عرب با چوب؛ مثلا انسان به حیوان بزند تا مجروح بشود. و المتردیه، البته منخنقه را در بعضی از تفاسیر آمده که زردشتی ها این طوری بودند، حیوان را خفه می کردند. و الموقوذه، این به نظرم پیش بعضی از جاهلی ها بوده است. و المتردیه، متردیه آن که حالا در عباراتشان آمده من فوق بینهم؛ معلوم می شود از بالای پشت بام می انداختند. لکن متردیه اعم است. از بالای کوه هم بیافتد فرق ندارد، از بالای تپه هم بیافتد، از بالای بلندی، هر چه بلندی باشد.

و النطحیه، این نطیحه ظاهرا چون متعارف بوده، دو تا گوسفند را با همدیگر، یا دو تا خروس را به جنگ وامی داشتند. خب یکی می مرد، بعد می خوردند. ظاهرا نطیحه به این جهت است. نطیحه، شاخ زده؛ حیوانی که به حیوان دیگر شاخ بزند.

و ما اکل السبع؛ این را می گویند در جاهلیت متعارف بوده. مثلا می رفتند می دیدند یک نصف حیوان افتاده، نصفش را گرگ خورده، نصفش افتاده، می خوردند. دیگر راحت هم بوده، کشتن نمی خواسته.

و ما اكل السبع، الا ما ذكيتم؛ عرض کردم در قرآن کریم اصلا این ماده، ذکاء، چه ذکیه، ذکا، ذکات، تذکیه، به انواع مختلفش فقط یک مورد در قرآن استعمال شده، آن هم همین جا. دیگر ندارد. و آن هم در آخرین آیه ای که در این باره بر پیغمبر (ص) نازل شده است. لذا باید این یک مقداری به نظر من این عامل می شود بیشتر فکر بکنیم. و ما اكل السبع، الا ما ذکیتم.

بعد دارد و ما ذبح علی النصب، ظاهراً توی مدینه یا دمان نمی آید ذبح علی النصب. این در مکه متعارف... مگر مراد همین بتهایی که قبیله ها دشتند. مثلاً قبیله اسلم قبیله فلان؛ مگر این بت هایشان، والا، نصب اصطلاحاً مراد چیز است بت است. چون در لغت عرب یک اصطلاحی بود، وقتی یک چیزی سر پا می شد، ما می گوئیم مجسمه. حالت تجسم پیدا می کرد، نصاب می گفتند. جمعش هم نصب. چون نصب می شد. غیر از عکسی است که روی دیوار است. عکس دیوار، یک حساب است، آن که حالت تجسم پیدا می کند، یعنی در خارج شکل می شود، مجسمه می شود. نصب مراد این است. و ان تستقسموا بالازلام؛ در شواهد ما ازلام هم در مکه بوده، در کعبه بوده. لذا احتمالاً آیه ولو در مدینه نازل شده، و گفته شده که این سوره نصفش مثلاً توی مکه، نصفش توی راه نازل شده. می گویند خصوص این آیه هم در مکه نازل شده، یعنی توی به اصطلاح، ما که می گوئیم توی به اصطلاح آن این قسمتش که در به اصطلاح غدیر نازل شده در جحفه. لکن اینها قائلند که در خود مثلاً منی یا عرفات جاری شده.

ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم الی آخره. الیوم اکملت لکم دینکم.

حالا بعد از این بحث ها، این که حالا انواعش بود، بحث اولی که اینجا شده، این الا ما ذکیتم است. حالا دوسه تا بحث؛ یک بحث این است که این الا، استثنای متصل است یا استثنای منقطع است؟ عده ای گفتند استثناء منقطع است. یعنی چه منقطع است؟ یعنی منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما اكل السبع کلاً بر شما حرام است. اصلاً اگر حیوانی را مثلاً گوسفندی را ولو یک تکه پایش را هم خورد، این حرام است. این فایده ندارد، کلاً حرام است. بله مذکی بر شما حلال است که این ربطی به اینها ندارد. این یک تصور راجع به الا.

یک تصور دیگر راجع به الا این است که این الا استثنای متصل است. یعنی تمام این چند قسم حرام هستند مگر اینکه شما برسید و آن را تذکیه بکنید. مثلاً حیوانی را که خفه کرده، الان دارد دست و پا می زند و نمرده، شما بگیرید سر ببرید. یا مثلاً موقوذه را با چوب زده حیوان مجروح شده اما هنوز نمرده، شما سر ببرید، تذکیه کنید. کذلک متردیه که از بالای پشت بام افتاده دارد دست و پا می زند اما نمرده؛ نطیحه هم همین طور. و ما اكل السبع فرض کنید گرگ زده شکمش را پاره کرده روده هایش هم ریخته بیرون، لکن نمرده، آن وقت شما الا ما ذکیتم.

به ذهن من می آید که همین دومی باید درست باشد. استثنای منقطع خیلی خلاف ظاهر است. همین صحیحش همین استثنای متصل است. البته این منشأ شده که بین علما یعنی علمای مدینه و غیر مدینه، حتی از عالم واحد مثل مالک، در این باره دو جور؛ سر آن فتواها این است. عده ای می گفتند نطیحه یا موقوفه یا منخنقه مطلقاً حرام است ولو دست و پا می زند شما سر ببرید، باز هم حرام است. این الا ما ذکیم را استثنای منقطع می گرفتند.

عده ای هم معتقد بودند نه، ولو منخنقه و موقوفه باشد، شما رسیدید هنوز حیات دارد، سر ببرید، پاک می شود حلال می شود، خورده هم می شود. قابلیت اکل دارد. این استثنای را متصل گرفتند. یعنی گفتند مگر آنهایی را که شما این پنج شش تا که گفتیم برسید تذکیه بکنید، این دیگر به اصطلاح حلال می شود.

دقت فرمودید چه می خواهم عرض کنم؟ این که خوب دقت کنید، این منشأ اختلاف هایی بوده که بعدها پیدا شده است.

پس بنابراین آن که ابتدائاً ما می فهمیم این است. آن وقت یک نکته فنی دارد که آن نکته فنی را خوب دقت کنید، ما جاهای دیگر هم در فقه داریم. یعنی یک مشکل فنی دارد. این مشکل باید حل بشود.

دقت بکنید ما بعضی از الفاظ داریم این چون لطیف است، من عرض می کنم. چون گفت یفتر منها الف ۲۸:۰۳ بعضی از الفاظ داریم دارای مراتب هستند. آنوقت این در لسان دلیل می آید. آن وقت مراد آن مرتبه اولش است، یا مراد مرتبه آخرش است. همین در آیه مبارکه وامسحوا وارجلکم الی الکعبین؛ کعب ظاهراً از سر انگشت پا نگاه بکنید. کعب یعنی مرتفع؛ چیزی که مرتفع باشد کعب می گویند. کمی که مثلاً می آید دیگر ارتفاع پا شروع می شود. ارتفاع پا می آید بالا؛ از آجا که کعب است تا ساق؛ تا آنجایی که می رسد به ساق، محل اتصال. همه کعب هستند دیگر. یعنی اول ارتفاع هم کعب است، آن بالای بالا هم که به ساق اتصال دارد کعب است. این یک نکته فنی است که باید در نظر بگیریم که متأسفانه این منشأ اختلاف شده. در آیات و روایات یک نکته ظریفی است این نکته. ما عناوینی داریم که بر یک درجه صدق می کند، بر درجات بالا هم صدق می کند. مثلاً همین عنوان منخنقه، عنوان موقوفه، دو تا چوب زدند، این حیوان دیگر موقوفه است. ولو خون از او می آید؛ با چوب زدند. اما این حیوان همین جور بماند، خون بیاید بمیرد، هنوز هم موقوفه است. از آن لحظه اول موقوفه است تا آخر. خوب دقت فرمودید؟ از آن لحظه اول که چوب زدند، و شروع کرده از بدنش خون آمدن، این موقوفه است. اما ممکن است دو ساعت طول بکشد تا بمیرد. این خون برود تا بمیرد. یک ساعت طول بکشد. تا یک ساعت که مرد می گویند موقوفه.

پس آن نکته ظریف اصلی این است که مراد از موقوفه چیست؟ آن که از لحظه اول این وارد بشود. یا آن موقوفه‌ای چیزی نیست که لحظه اول؛ این مثلاً باید بماند تا جایی که اسناد موت به او داده بشود. اگر ما گفتیم همان لحظه اول، لحظه اول که این حالت وقذ یا چوب زدن به او صدق بکند، از آن وقت می‌گویند موقوفه. این موقوفه‌ای که در آیه مبارکه هست، این است.

آن وقت اگر ما این جور گرفتیم، الا ما ذکیتم، معنای خاص خودش را دارد. آن می‌گوید از آن لحظه اول موقوفه است، الا ما ذکیتم، ولو چوب خورده خون می‌آید، اما هنوز نمرده که، دارد دست و پا می‌زند. خوب دقت کنید. شما می‌آیید با سر بریدن آن را تذکیه می‌کنید. حالا آن تذکیه معنایش. دقت بکنید. آن در مقابل می‌گوید نه، به مجرد صدق موقوفه این دیگر حرام است. به آن لحظه اول و لذا الا را باید استثنای منقطع بگیریم. منخنقه هم همین طور. دست زدیم گلوی حیوان را خفه بکنیم، هنوز نمرده، دست و پا می‌زند. دقت می‌کنید؟ روشن شد؟ به این خفگی، به آن اول، این را می‌گویند مراد از آیه مبارکه اگر شما حیوان را خفه خواستید بکنید، ولكن هنوز دست و پا می‌زند. ولش کردید دست و پا می‌زند، ممکن است ده دقیقه دیگر ربع ساعت دیگر بمیرد، اما شما با چاقو سرش را بریدید، این می‌شود تذکیه.

پس اختلاف اساسی در فهم آیه، روشن شد منشأ چیست. یک عده این جور فهمیدند که به مجرد صدق نطیحه، از پشت بام افتاد، دست و پا دارد می‌زند، ممکن است دو ساعت طول بکشد تا بمیرد. آنی که نمی‌نمیرد. از اول چون صدق متردیه کرد، پس این حرام است. اما الا ما ذکیتم استثنای متصل است. آن تفسیر دیگر می‌گوید نه، متردیه به همان اول صدق می‌کند. لازم نیست بمیرد، به همان اول هم صدق می‌کند. الا ما ذکیتم. پس به قرینه الا ما ذکیتم این طور می‌شود.

اگر از پشت بام افتاد و طول کشید تا مرد، آن وقت، اما اگر شما سرش را بریدید دیگر حرام نیست. یا فرض کنید یک آهوی تیزپایی است. فرض کنید پشت بام، تا افتاد، شما صیدش کردید، هنوز نمرده بود، داشت لنگان لنگان، شما صیدش کردید، این حلال می‌شود. پس نکته اساسی در اینجا باید این گرفت. البته آقایان ایشان در همین جا بحثی راجع به استثنا کرده. بله، بعد مال موارد بحثش، نصب علی الاستثناء متصل عند المجهور.

س: ببخشید این حیوانی که بیهوش می‌شود داخل کدام یکی از عناوین می‌شود؟ فرض کنید با شوک الکتریکی بیهوش می‌کنند.

ج: اگر در حد اینکه هنوز حیات دارد، مثل همان موقوفه است دیگر. تقریباً یک چیزی شبیه اینها.

س: چون استثنای متصل اگر باشد این لحم الخنزیر را چه کار کردند آن وقت؟

ج: خب جدایش کردیم دیگر. لحم الخنزیر را جدا کردیم. چون اگر یادتان باشد، لذا میتة را هم من جدا کردم. نه فقط لحم الخنزیر. یعنی آیه این طور است؛ حرمت علیکم میتة و الدم، دم که دیگر، و لحم الخنزیر، و ما احل لغير الله به؛ ظاهرا این چهار تا عنوان جدا هستند. بعد و المنخنقه و الموقوذه الا ما ذکیتم. از منخنقه به بعد، این الا ما ذکیتم.

نصب علی الاستثناء المتصل عند المجهور من العلما و الفقها؛ نکته روشن شد؟ اثر اینکه استثناء متصل یا منقطع است این است که حیوان موقوذه است، لکن شما رسیدید هنوز نمرده، سرش را بریدید. آیا این حلال می شود یا نمی شود؟ اختلافشان اینجاست. آنها می گفتند به مجرد صدق موقوذه حرام است. به مجرد صدقی که از پشت بام افتاد، ولو دو ساعت طول می کشد تا بمیرد، هنوز نمرده، این دیگر حرام است.

س: جناب استاد این تعریف چه معنایی دارد؟ اگر نمرد؟

ج: نمرد؟

س: اگر افتاد نمرد، حرمت بر آن بار می شود به فرمایش این

ج: نه اصلا نمرد، یا یواش یواش راه افتاد، زنده است آن. نه دیگر آن که متردیه، مراد این است که مرگش بر اثر تردی باشد.

س: خب از آن لحظه ای که افتاده

ج: و لذا آنها می گویند مرگ

س: می آید آن لحظه دیگر

ج: می دانم مرگش باید متردیه

س: اصلا معنا نمی کند تحریم اگر آن جور معنا کنیم

ج: آن که زنده شد که دیگر هیچی جای بحث ندارد.

بعد ایشان می گوید و هو راجع علی کل ما ادرك ذكاته من المذكورات و فيه حياة فان الذكاة عاملة فيه؛ بعد متعرض می شود. بعد متعرض این بحث می شود. البته بحثی است حتی به مناسبتی ایشان از خود مالک در لغت نقل می کند که از مالک هم، به اصطلاح روات

و فقهای مالکی ها هم اختلاف دارند. دیگر بحث طولانی است. خلاصه بحث را عرض می کنم. در روایات ما هم همین است. حالا نمی خواهم وارد بحث فقهی بشوم. در روایات ما هم اگر بقیه حیات داشته باشد، سرش را ببرد، پاک می شود. پس توی روایات ما هم همین طور که ایشان گفته جمهور علما و فقها قائلند به اینکه استثناء متصل است، در روایات ما هم همین است.

این یک مطلب که من الان وارد بحثش نمی شوم؛ چون خیلی الان تأثیر ندارد. ما فقط اجمالا بحث فقهی اش را عرض کردیم.

مهمش این قسمت است؛ چون عرض کردم من الان از کتاب تفسیر قرطبی می خوانم، جلد شش، صفحه ۵۱. مرد ملایی است انصافا قرطبی در بخش تفسیر و اینها فوق العاده است. ایشان می گوید قوله تعالی ذکیتم، الذکاة فی کلام العرب الذبح؛ سر بریدن را می گویند. این باید روشن بشود. قاله قطرب؛ اگر این مطلب باشد، این همان مطلبی که اگر شک کردیم در تذکیه مرحوم نراقی غیر از بحث امروز؛ به خاطر اینکه آهن معتبر است یا نه؛ ایشان می گوید اگر ثابت شد که تذکیه یعنی ذبح؛ یکی دو تا شرط هم از خارج ثابت شد، دیگر در بقیه شک کردیم اصالة البرائه جاری نمی شود. اصالة العدم جاری می شود. این با این طرف نمی خورد. قاله قطرب. قال ابن سنین، بله، بعد ایشان وارد به اصطلاح بحث ذکاة جنین می شود که آن هم ربطی به ما ندارد. وارد آن بحث نمی شویم.

پس یک معنای ذکاة، تذکیه به معنای، عرض کردم چون در اینجا ما در روایات اینجا در آیه نیامده. در صفحه ۵۲ ایشان می گوید قوله تعالی ذکیتم، خوب دقت کنید، الذکاة فی اللغة اصلها، در اصل معنای لغوی اش، تمام است. اصلا ذکاة یعنی تمام. اگر این باشد با آن حرفی که مبنای بعضی است که ذکاة معنای بسیطی است بهتر می خورد. یعنی باید کار این گوسفند تمام بشود. اگر شک کردیم مثلا با آهن باشد تا تمام بشود.

و منه تمام السن؛ اگر دندانها، اصلا در لغت عرب الفرس المذکی، فرسی که مذکی است، یعنی فرسی که چون معروف است سال اسب به دنداننش است. این ضرب المثل فارسی هم هست که اسب پیش کش را دندانهایش را نمی شمارند.

علی ای حال الذی یأتی بعد تمام القروح، قروح آن به اصطلاح، قرح الفرس در جایی است که اسب دنداننش تمام بشود پنج ساله، بعد از پنج ساله. و ذلک تمام استکمال القوه، این که نیروی حیوان تمام بشود. بله، و بعد ایشان می آورد مثال دیگری هم می آورد که حالا چون آنها شرح نمی دهیم نخوانیم بهتر است، خود آقایان مراجعه کنند. چون کمی اصطلاحاتی است که احتیاج به شرح دارد.

و الذکاة حدة القلب؛ خیلی انسان قلبش قوی باشد. و الذکاة سرعة الفطنة و الفعل منه ذکی یدکی ذکا، و الذکوة ما تذکو به النار، ذکوه آن که نار را به اصطلاح شعله می کشد. و اذکیت الحرب و الذکیت النار، اوقدتها؛ دقت بکنید. پس بنابراین این معانی را دقت بکنید که مراد از این تذکیه که در اصل لغت، چون گفتیم در قرآن همین یک مورد است. تمام این بحث را خواندیم برای همین نکته.

و ذکاء اسم الشمس، اسم خورشید هم در روایت عرب ذکاء است. و ذلک انها تذکو، چون حرارت دارد، شعله دارد، مثل شعله آتش. و در لغت عرب به صبح می گویند ابن الذکی؛ ابن الذکی مرادشان صبح است. لانه من ضونها.

آن وقت ایشان می گوید فمعنی ذکیتم ادرکتُم زکاته علی التمام؛ یواش یواش می خواهیم ما هم وارد بحث بشویم. پس ذکیتم یعنی اکملتُم. یعنی آن نطیحه و متردیه و موقوذه، اگر تمامش کردیم. خوب دقت بکنید. اگر تمامش کردیم. اگر به این معنا باشد.

و ذکیت الذبیحه اذکیها مشتقة؛ بعد ایشان می گوید، ذکیت الذبیحه اذکیها مشتقة من التطیب، گاهی به معنای خوب، یعنی طیب، خوب، یعنی گوشت خوش خوراک، خوش خور؛ یعنی گوشتی که مثلاً خورده می شود و خوب است و طیب است و رائحه دارد، مثلاً خوشبو است. و يقال رائحة ذکية، بوی عطری که هست، عطری که خیلی چیز باشد. پس یک معنایش تمام است. یک معنایش طیب است. الا ما ذکیتُم، یعنی طیتُم.

فالحیوان اذا اسیل دمه فقد طیب؛ چون خون منشأ این است که بو بگیرد بدن حیوان. خون که آمد بیرون، گوشت بوی خوب می دهد، آن بوی بدش را از دست می دهد.

لانه يتسارع اليه التجفیف؛ یک دو سه دقیقه امروز وقت می گیریم. ما کمی دیر شروع کردیم. و فی حدیث محمد بن علی رضی الله عنهما، مراد ایشان از محمد بن علی امام باقر (ع) است. این را در جای دیگر هم دارند. از امام باقر (ع) نقل کردند. ذکاة الارض یسها، ایشان می گوید یرید طهارتها من النجاسة، یعنی اگر بلانسیب بولی روی زمین ریخته شد، همین که خشک شد پاک می شود. زمین مراد زمین بیابان و، نه آن که انسان مثل پشت بام یا حیاط.

طهارتها من النجاسة، فالذکاة فی الذبیحه تطهیر لها، نمی دانم دارد یواش یواش روشن می شود؟

پس بنابراین این منخنقه و موقوذه بر شما حرام است، مگر ذکیتُم؛ یعنی اکملتُم، یک معنا. طیتُم دو معنا؛ طهرتُم. اما اینکه شعاع و نور، جایش اینجا نیست.

و اباحه لانه تطهیر لها و اباحه لاكلها فجعل یبس الارض بعد النجاسه تطهیرا لها فجعل ، و اباحه الصلاة فيها بمنزلة الزكاة للذبیحه و هو قول اهل العراق. دقت کردید؟ که اهل عراق ذکاة را به معنای طهارت گرفتند. حالا از اینجا یواش یواش وارد بحث می شویم. که حالا که معلوم شد که می گویند به حسب لغت، دارای سه معناست که مناسب با ما نحن فیه؛ چون عرض کردیم این تنها موردی است که در قرآن به کار برده شده. جای دیگر به کار برده نشده است. و از آن طرف هم ما می دانیم که مسلمان ها قطعا قبل از سال ۱۰ گوسفند را سر می بردند. میته که نمی خوردند.

پس باید بنابراین یک تصویری بکنیم که این ذکیتم تأیید فعلی بود که مسلمان ها تا سال دهم انجام می دادند.

انشاء الله فردا یواش یواش وارد کیفیت بحث می شویم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين